

اللقاء الأخير مع يسوع

¹بَعْدَ هَذَا أَظْهَرَ أَيضاً يَسُوعُ نَفْسَهُ لِلتَّلَامِيذِ عَلَى طَبْرِئِهِ. طَهَّرَ هَكَذَا: ²كَانَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ وَثُومَا، الَّذِي يُقَالُ لَهُ التَّوَّامُ، وَتَنَّايلُ، الَّذِي مِنْ قَانَا الْجَلِيلِ، وَابْنَا زَبْدِي وَابْنَانِ آخَرَانِ مِنْ تَلَامِيذِهِ مَعَ بَعْضِهِمْ. ³قَالَ لَهُمْ سِمْعَانُ بُطْرُسُ: أَمَا أَذْهَبُ لَأَتَصَيَّدَ. قَالُوا لَهُ: تَذْهَبُ تَحْتَ أَيْضاً مَعَكَ. فَحَرَّجُوا وَدَخَلُوا السَّفِينَةَ لِلْوَقْتِ وَفِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يُمْسِكُوا شَيْئاً. ⁴وَلَمَّا كَانَ الصُّبْحُ وَقَفَ يَسُوعُ عَلَى السَّاطِئِ، وَلَكِنَّ التَّلَامِيذَ لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ يَسُوعُ. ⁵فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: يَا عِلْمَانُ، أَلَعَلَّ عِنْدَكُمْ إِدَامَا؟ أَجَابُوهُ: لَا. ⁶فَقَالَ لَهُمْ: اأَلْفُوا الشَّبَكَةَ إِلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ الْيَمِينِ فَتَجِدُوا. قَالُوا، وَلَمْ يَعُودُوا يَقْدِرُونَ أَنْ يَجْذِبُوهَا مِنْ كَثَرَةِ السَّمَكِ. ⁷فَقَالَ ذَلِكَ التَّلَامِيذُ، الَّذِي كَانَ يَسُوعُ يُجِبُّهُ، لِبُطْرُسَ: هُوَ الرَّبُّ. فَلَمَّا سَمِعَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ أَنَّهُ الرَّبُّ انْتَرَعَ بِثَوْبِهِ لِأَنَّهُ كَانَ غُرْبَاناً وَأَلْقَى نَفْسَهُ فِي الْبَحْرِ. ⁸وَأَمَّا التَّلَامِيذُ الْآخَرُونَ فَجَاءُوا بِالسَّفِينَةِ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدِينَ عَنِ الْأَرْضِ إِلَّا تَحَوُّ مِتْنِي ذِرَاعٍ وَهُمْ يَجْزُونَ شَبَكَةَ السَّمَكِ. ⁹فَلَمَّا حَرَّجُوا إِلَى الْأَرْضِ تَطَرُّوا جَمِراً مُؤْضِعاً وَتَسَمَكاً مُؤْضِعاً عَلَيْهِ وَخُبِزاً. ¹⁰قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: قَدِّمُوا مِنَ السَّمَكِ الَّذِي أَمْسَكْتُمْ الْآنَ. فَصَعَدَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ وَجَذَبَ الشَّبَكَةَ إِلَى الْأَرْضِ مُمْتَلِئَةً سَمَكاً كَبِيراً، مِئَةً وَثَلَاثاً وَخَمْسِينَ، وَمَعَ هَذِهِ الْكَثْرَةِ لَمْ تَنَحَرَقِ الشَّبَكَةُ. ¹²قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: هَلُمُّوا، تَعَدُّوا. وَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ مِنَ التَّلَامِيذِ أَنْ يَسْأَلَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ إِذْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ الرَّبُّ. ¹³ثُمَّ جَاءَ يَسُوعُ وَأَخَذَ الْخُبْزَ وَأَعْطَاهُمْ وَكَذَلِكَ السَّمَكِ. ¹⁴هَذِهِ مَرَّةً تَالِيَةً أَظْهَرَ يَسُوعُ لِتَلَامِيذِهِ بَعْدَ مَا قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ.

رسالة الإتيان

¹⁵فَبَعْدَ مَا تَعَدُّوا قَالَ يَسُوعُ لِسِمْعَانَ بُطْرُسَ: يَا سِمْعَانُ بَنَ يُونَا، أَتُجِيبِي أَكْثَرَ مِنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ لَهُ: نَعَمْ، يَا رَبُّ، أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَجِبُكَ. قَالَ لَهُ: ارْغِ خِرَافِي. ¹⁶قَالَ لَهُ أَيضاً تَائِيَةُ: يَا سِمْعَانُ بَنَ يُونَا، أَتُجِيبِي؟ قَالَ لَهُ: نَعَمْ، يَا رَبُّ، أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَجِبُكَ. قَالَ لَهُ: ارْغِ عَنَمِي. ¹⁷قَالَ لَهُ تَائِيَةُ: يَا سِمْعَانُ بَنَ يُونَا، أَتُجِيبِي؟ فَحَزَنَ بُطْرُسُ لِأَنَّهُ قَالَ لَهُ تَائِيَةُ: أَتُجِيبِي؟ فَقَالَ لَهُ: يَا رَبُّ، أَنْتَ تَعْلَمُ كُلَّ شَيْءٍ. أَنْتَ تَعْرِفُ أَنِّي أَجِبُكَ. قَالَ لَهُ يَسُوعُ: ارْغِ عَنَمِي. الْحَقُّ، الْحَقُّ، أَقُولُ لَكَ: لَمَّا كُنْتَ أَكْثَرَ حَدَاثَةً كُنْتَ تُنْطَلِقُ ذَاتَكَ وَتَمْشِي حَيْثُ تَشَاءُ، وَلَكِنْ مَتَى

آخرين ظهور عيسى به شاگردان

¹بعد از آن عیسی باز خود را در کنارهدریای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ²شمعون پطرس و توما، معروف به توأم، و تنائیل، که از قانای جلیل، بود و دو پسر زیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند. ³شمعون پطرس به ایشان گفت: می‌روم تا صید ماهی کنم. به او گفتند: مانیز با تو می‌آیم. پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند. ⁴و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ⁵عیسی بدیشان گفت: ای بچه‌ها، نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که: ⁶بدیشان گفت: دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند. ⁷پس آن شاگردی، که عیسی او را محبت، می‌نمود به پطرس گفت: خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. ⁸اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند. ⁹پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ¹⁰عیسی بدیشان گفت: از ماهیای که الآن گرفته‌اید، بیاورید. ¹¹پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ¹²عیسی بدیشان گفت: بیا بید بخورید! ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی، زیرا می‌دانستند که خداوند است. ¹³آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ¹⁴و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

عیسی را پیروی کنید

¹⁵و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟ بدو گفت: بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت: بره‌های مرا خوراک بده! ¹⁶باز در ثانی به او گفت: ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟ به او گفت: بلی

سَخَتْ قَائِلَكَ تَمُدُّ بَدِيكَ وَآخِرُ يَمْنُطُكَ وَيَحْمِلُكَ حَيْثُ لَا تَشَاءُ.¹⁹ قَالَ هَذَا مُشِيرًا إِلَى آيَةِ مِيتَةٍ كَانَ مُرْمِعًا أَنْ يُمَجِّدَ اللَّهُ بِهَا. وَلَمَّا قَالَ هَذَا قَالَ لَهُ: اتَّبِعْنِي.²⁰ قَالَتَتْ بُطْرُسُ وَتَطَرَّ التِّلْمِيذُ الَّذِي كَانَ يَسُوعُ يُحِبُّهُ، يَتَّبِعُهُ، وَهُوَ أَيْضًا الَّذِي اتَّكَأَ عَلَى صَدْرِهِ وَقَتَ الْعِشَاءِ وَقَالَ: يَا سَيِّدُ، مَنْ هُوَ الَّذِي يُسَلِّمُكَ؟²¹ فَلَمَّا رَأَى بُطْرُسُ هَذَا، قَالَ لِيَسُوعَ: يَا رَبُّ، وَهَذَا مَا لَهُ؟²² قَالَ لَهُ يَسُوعُ: إِنْ كُنْتُ أَسَاءُ أَنَّهُ يَبْقَى حَتَّى أَجِيءَ فَمَاذَا لَكَ؟ اتَّبِعْنِي أَنْتَ.²³ قَدَاغَ هَذَا الْقَوْلُ بَيْنَ الْإِخْوَةِ: إِنَّ ذَلِكَ التِّلْمِيذَ لَا يَمُوتُ، وَلَكِنْ لَمْ يَقُلْ لَهُ يَسُوعُ: إِنَّهُ لَا يَمُوتُ، بَلْ: إِنْ كُنْتُ أَسَاءُ أَنَّهُ يَبْقَى حَتَّى أَجِيءَ، فَمَاذَا لَكَ؟

التقرير الأخير

²⁴ هَذَا هُوَ التِّلْمِيذُ الَّذِي يَشْهَدُ بِهِذَا وَكَتَبَ هَذَا، وَتَعْلَمُ أَنَّ شَهَادَتَهُ حَقٌّ.²⁵ وَأَشْيَاءُ آخَرُ كَثِيرَةٌ صَنَعَهَا يَسُوعُ إِنْ كُنْتُ وَاحِدَةً وَاحِدَةً فَلَسْتُ أَطُرُّ أَنَّ الْعَالَمَ تَفْسَهُ يَسَعُ الْكُتُبَ الْمَكْتُوبَةَ. آمِينَ.

خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت: گوسفندان مرا شبانی کن!¹⁷ مرتبه سوم بدو گفت: ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت: مرا دوست می‌داری؟ پس به او گفت: خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. عیسی بدو گفت: گوسفندان مرا خوراک ده!¹⁸ آمین، آمین، به تو می‌گویم: وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهیتو را خواهند برد.¹⁹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: از عقب من بیا!²⁰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی او را محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت: خداوند، کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟²¹ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: ای خداوند و او چه شود؟²² عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.²³ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که، نمی‌میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟

²⁴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.²⁵ و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.